

در سرزمین وسیع ایران، با گونه‌های متفاوت آب و هوایی - از کویرهای خشک در مرکز و جنوب غربی با گرمای ۵۰ درجه، تا مناطق سرسبز و پرباران شمالی، و نواحی سرد و برفی غرب و شمال غربی - حیات جامعه و تمدن ایرانی، به گفته دکتر اسلامی ندوشن، از تناوب و ترکیب نعمت و عُسرت شکل گرفته است.

مرز جنوب شرقی ایران، زیستگاه ایرانیان بلوچ است، منطقه کم نعمت، غریب و دور افتاده که داستان و تاریخ مبارزه مردمانش با خست طبیعت و چپاول بیگانگان، بخشی از حماسه مردم ایران زمین در مبارزه برای بقا را تشکیل می‌دهد. حماسه‌ای که نسل ما و نسل‌های بعد می‌بایستی به بازشناسی آن پردازند تا آموخته‌ها همچون چراغی درخشان و مطمئن راه‌های آزمون شده ادامه بقا در این سرزمین را بنمایاند.

ناحیه باستانی سیستان و بلوچستان که امروزه آن را استانی در جنوب شرقی کشور می‌شناسیم، با دو کشور افغانستان و پاکستان همسایه است و بنابراین سیستانی‌ها و بلوچان جزو مرداران ایران به شمار می‌آیند.

بلوچستان با مساحت ۱۵۵ هزار کیلومتر مربع محدود است از شمال به سیستان و کرمان، از مغرب به بشارگرد، از مشرق به خاک کلات و از جنوب به دریای عمان. بلوچستان به چهار بخش تقسیم می‌شود: بخش‌های سرحد، سراوان، بمپور و مکران. سیستان (نام بومی قدیم آن «زَرَنگ» ZARANKA؛ پس از هجوم سال ۱۲۸ مسکاها، سکستانه SAKASTANA، سگستان SAGESTAN) - سرزمین سکاها - خوانده شد؛ سگستان مذکور در مآخذ اسلامی معرب همین نام است. سیستان را، به مناسب جایگاهش در جنوب خراسان نیمروز - سرزمین جنوبی - هم می‌خوانده‌اند، این نام در شاهنامه آمده است) و وسعتش ۴۴۰۰ کیلومترمربع (که ۱۴۰۰ کیلومترمربع آن باتلاقی است)، سرزمینی پست واقع در بین کوه‌های مکران و نجد هشتادان و کوه‌های افغانستان. هیرمند (هلمند) در خاک سیستان جاری است.

به لحاظ جغرافیای تاریخی بلوچستان شامل دو بخش است: یکی ناحیه شمالی (سرحد)، و دیگری ناحیه جنوبی (مکران). سرحد ناحیه کوهستانی منطقه است. سرپرسی سایکس درباره آن می‌گوید: "سرحد واقع است در اراضی بلند و مرتفع در نواحی میان کویت و کرمان و تنها محلی است که هوای آن به نسبت خنک و معتدل است و قنوت متعدد حوالی آن حاکی از وجود آب فراوان است." بخش‌هایی از مکران، چون دشتیاری، هیجان، با هوکلات و ایرانشهر به روایتی در ازمنه قدیم اصل بلوچستان را تشکیل می‌داده‌اند. مهمترین شهرهای بلوچستان عبارتند از: زاهدان - مرکز استان - ایرانشهر، خاش، سراوان، نیکشهر و بندر چاه‌بهار. نقاط مختلف بلوچستان، به سبب مجاورت با دریا، نزدیکی به دشت لوت، و نیز کوهستانی بودن دارای گونه‌های متفاوت آب و هوایی است. در کرانه‌های دریای عمان گرما شدت زیاد دارد و وجود رطوبت بر ناسازگاری هوا می‌افزاید. در جلگه‌های ایرانشهر، بمپور، بنت، نیکشهر و قصرقند هوا خشک و گرم است. در سرحد به علت وجود ارتفاعات، از جمله کوه تفتان، هوا معتدل است. در این منطقه و بویژه بر قله کوه‌ها در برخی سنوات برف نیز می‌بارد.

به دلیل چنین وضع جغرافیایی است که بلوچستان دو چهره دارد: یک چهره ویران و مخروبه، و دیگر چهره سرسبز و آبادان؛ که تاریخ هم به آن گواهی می‌دهد، چنانکه "افضل کرمانی" می‌نویسد "...در جنب تیز ولایت مکران است که معدن فانید (شکر) و قنداست، از این دیار به جمله اقالیم کفر و اسلام برند." و نیز در منبعی دیگر، در باره بمپور - یکی از شهرهای مکران - آمده است:

"در بیابانی ریگزار، نزدیک دریا (هامون جازموریان) واقع است. آبش از کاریزهاست، باغ‌ها و نخلستان دارد." این در حالی است که "پاتینجر" اوضاع بمپور را در سال ۱۸۱۰ چنین توصیف می‌کند: "بمپور بسیار کوچک و بد ساخته شده است. روزگاری دیواری گلی و کوتاه آن را محصور می‌نمود، اما در حال حاضر همه آنها در شرف اضمحلال است، چون درخت و نخلستانی وجود ندارد." گزارش پاتینجر حکایت از سالیان دراز خرابی و خشکی بلوچستان دارد.

علاوه بر دو چهرگی تاریخی - روزگاری آباد و زمانی ویران - دو چهرگی طبیعی و اقلیمی هم دامنگیر بلوچستان است. بخش‌هایی از بلوچستان مانند بمپور یا ایرانشهر همواره نسبتاً آباد بوده‌اند و بخش‌هایی خشک و بی‌آب و علف؛ اما با وجود این، در دوره‌هایی که وضع مساعد باشد و طبیعت یاری کند، در همین سرزمین نیز انواع مرکبات و میوه‌های گرمسیری، مانند: موز، انبه، زیتون، خرما، پنبه، ذرت، برنج و گندم به عمل می‌آید و در برخی مناطق، چون دشتیاری، به گفته مردم: در سال‌هایی که آسمان بر سر مهر باشد و باران بزند، یک تخم صد تخم محصول به دست می‌آید. همچنین مراتع وسیعی در ناحیه سرحد (خاش)، دشتیاری، سنگان و قصر قند وجود دارد که موقعیت مناسبی برای پرورش دام فراهم می‌آورد و به همین سبب دامداری در این مناطق رونق دارد. در این منطقه همچنین گیاهان صحرایی مختلف و متنوعی می‌رویند که استفاده طبی و خوراکی دارند.

نگارش تاریخ سرزمینی وسیع، با طایفه‌ها و تیره‌های گوناگون و پراکنده، که پیوسته از دو عامل اساسی تاریخ ساز: وحدت و قدرت - که با هم رابطه‌ای ناگسستگی دارند - محروم بوده‌اند، کار آسانی نیست؛ تاریخ چنین سرزمین‌ها معمولاً به آمیخته‌ای از "مهر و کین" تبدیل می‌شود؛ مهر و کینی که روایت‌های تاریخی را از داوری‌های مغرضانه و کینه‌توزانه و یا افسانه پردازی و حماسه سرایی انباشته می‌سازد و واقعیات و رخدادها را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد. به همین سبب تاریخ بلوچستان، در قیاس با تاریخ دیگر اقوام این مرزوبوم، دارای غرابت و غموض بیشتری است؛ در نتیجه پژوهشگرانی که با شناخت ناقص، بدون در نظر گرفتن کهن‌سالی سرزمین، طبیعت غریب (گاه بخشنده و گاه خسیس)، سختکوشی، صبر، و سازگاری مردمی با فرهنگ گسترده و غنی،... به اظهار نظر در باره بلوچ و بلوچستان پرداخته‌اند و اغلب عقب‌ماندگی و خشکی منطقه و خست طبیعت افق دیدشان را محدود کرده است، با پیچیدگی افزونتری روبه‌رو شده‌اند. اینان اکثراً بر قامت بلوچان تپوشی از اتهامات رنگ‌وارنگ بافته و آن را به غارتگری‌های گاه‌وبیگاه این مردم آراسته‌اند. چنین روایات ناشیانه و خام، جملگی در اصل از عدم درک کامل و شناخت دقیق این گروه افراد نشأت می‌گیرد؛ آنان که نه بدرستی از مشکلات تاریخی و طبیعی منطقه آگاه بوده‌اند، و نه به صورتی عمیق به مسایل جامعه‌شناختی و فرهنگ‌شناختی مردم بلوچ وقوف داشته‌اند. در مورد ویژگی‌های اخلاقی قوم بلوچ، قول سرپرسی سایکس (طرفه آنکه نگاه منصفانه‌ای به این مردم نداشته است) کفایت می‌کند، وی می‌نویسد: "بلوچ‌ها کاملاً صحیح‌العمل و درست کارند و اگر یک شیء قیمتی یا سند و نوشته‌ای به آنها بسپارید، ابداً خیانت نمی‌کنند و در نگاهداری آن از جان خود دریغ نخواهند کرد.

دیرینگی و قدمت بلوچستان به هزاره‌های قبل از میلاد مسیح بر می‌گردد، در "ریگ‌ودا" از مردمی یاد می‌شود که در عصر مفرغ در بخش‌های شمالی بلوچستان زندگی می‌کردند و دارای تمدن بوده‌اند.

بر اساس کتیبه زرتشت در نقش رستم فارس، "مکران" یا "مکا" از جمله سی‌وسه شهر - ایالت - ایرانشهر (کشور ایران) به روزگار شاپور دوم در سده سوم میلادی به شمار می‌رفته که میان کرمان، تورستان، سکستان و هند قرار داشته است.

"هرودوت" ساتراپی‌های دوران هخامنشیان رابست ساتراپی ذکر کرده و "گندروسیا" یا "جردوسیا" را در شمار آنها دانسته است. در دوره قبل از اسلام، همواره یکی از شاهزادگان ساسانی بر این ایالت حکمرانی می‌کرد و ملوک مکران یکی از متحدان

حکومتی پارس محسوب می‌شدند. چه طبری می‌نویسد: "هنگامی که اردشیر در شهر گور فیروزآباد بر تخت نشست، ملوک طوایف هر چه گرداگرد او بودند، چون ملک کوشان و ملک گوران و ملک مکران همه به اطاعت وی آمدند."

"سایکس" می‌نویسد: "از اصل و نسب بلوچ اطلاع صحیحی در دست نیست، ... ولی پروفیسور "رالینسون" می‌گوید، بلوچ مفرس بلوس است که پادشاه بابل بوده، با نمرود و پسر کوش که در کتاب مقدس ذکر شده، منطبق می‌گردد. بلوس و کوچ به مرور ایام تبدیل به کوچ و بلوچ شدند... بلوچستان را در زمان ساسانیان کوسون می‌گفتند که آن هم احتمال مشتق از کوش بوده است. فردوسی در شاهنامه می‌نویسد که بلوچ‌ها در زمان انوشیروان سرزمین گیلان را ویران و تباه ساختند.

ارزیابی سایکس و ادله و روایات تاریخی که وی درباره بلوچ‌ها برمی‌شمرد، حکایت از آمیختگی تاریخ بلوچستان با مهاجرت‌های متعدد دارد. به طوری که هم شناخت ساکنان اصلی بلوچستان را مشکل می‌کند و هم چهره خاص تاریخی به این سرزمین می‌بخشد. این مهاجرت‌ها اشکال گوناگونی داشته است، گاه یاغیان و متمردان شکست خورده در جستجوی مأمن و پناهگاه به این سرزمین دور دست پناه آورده‌اند و یا به اجبار به منطقه رانده شده‌اند. بلوچستان به علت دوری و نیز شرایط اقلیمی سخت ماوا و مأمن یاغیان و متمردان به شمار می‌آمد و هم از این رو بود که قوم ازارقه در اثر فشار امویان و عباسیان به این ناحیه گریختند. یکی از سواران عرب در وصف بلوچستان می‌گوید: «در آن جا [مکران] آب اندک فرو ریزد، میوه‌ها بر درختان بلند آویزد... اگر سپاهی اندک بدانجای رود، ره نیستی گیرد، چو بسیار شود از گرسنگی بمیرد. مهاجرت بلوچان نیز به این منطقه تحت چنین شرایطی صورت گرفته است. در دایرةالمعارف اسلامی آمده است "مقارن حمله سلجوقیان، به کرمان، بلوچان از کرمان به مکران مهاجرت دارند، چه زمانی که مسلمانان در زمان خلافت عمر کرمان را فتح کردند، در کوه‌های کرمان به چادرنشینان **Koc** یا **Baloc** (کوچ یا بلوچ) برخوردند. در همین ایام در مکران جت‌ها (**Djats**) و یا زت‌ها (**Zutt**) ساکن بودند، جایی که هنوز پای اعراب بدانجا نرسیده بود. بلوچ‌ها پس از آن که در جنگی سخت از مسعود پسر محمودغزنوی شکست خوردند به مکران پناه آوردند. در عهد صفویه، شاه عباس عده‌ای از عشایر غرب ایران (کردها) را به بلوچستان تبعید کرد، و نادرشاه افشار برخی از طوایف افغان را به این منطقه کوچاند."

از بلوچستان نیز، به دلایل مختلف، مهاجرت‌های فراوان صورت گرفته است. برای مثال مهاجم مغولان، کوچ جمعی بزرگ طوایف بلوچ، به رهبری میرچاکرند، به سوی منطقه سند را موجب شد. طبیعی است که این نوع رفت و آمدهای اجباری، جز رواج زندگی خانه به دوشی، تبعات مخرب دیگری نیز در برداشته است؛ یکی از نتایج آن کثرت و تعدد طایفگی بود که یگانگی و وحدت منطقه را به ایده‌آلی دور دست بدل می‌ساخت و باعث می‌شد تا به‌گاه نبود تمرکز قدرت بر کشور، بلوچستان درگیر کشمکش‌ها و رقابت‌های فامیلی و طایفه‌ای گردد.

تاریخ بلوچستان با تاریخ ایران پیوسته است، به همین سبب تحت تأثیر نظم و یا هرج و مرج مرکزی قرار داشته است. آنگاه که دولت مرکزی مقتدری می‌توانست همه کشور را تحت حاکمیتی واحد درآورد، ساکنان این سرزمین هم به اطاعت گردن می‌نهادند و در صف سپاهیان کشور برای جنگ با دشمنان خارجی قرار می‌گرفتند. چنانکه فردوسی در شاهنامه سروده است:

سپاهی بیامد زهر کشوری ز گیلان و از دیلمان لشکری

ز کوه بلوچ و ز دست سروچ گرازان برفتند گردان کوچ

در عهد سلاجقه نیز که امنیت نسبی در کشور برقرار شد و تجارت رونق گرفت، بلوچستان به لحاظ قرار گرفتن بر سر راه تجارت، رونق و آبادانی را تجربه کرد. در این دوره، طغرل نوه ملک‌شاه سلجوقی بر کرمان حکومت می‌کرد و مکران را نیز تحت حاکمیت خود داشت. طغرل در مکران آبادانی بسیار کرد، از جمله در روزگار او در این منطقه پرورش کرم ابریشم رونق و رواج

یافت به حدی که درآمد خزانه او از ابریشم مکران سالانه به سی هزار دینار می‌رسید. همچنین بندر "تیز" در روزگار او به بندرگاهی فعال تبدیل شد، به طوری که گمرکخانه این بندر را در سال به پانزده هزار دینار اجاره می‌دادند.

اما به این وضع، کشمکش شاهزادگان سلجوقی پایان داد و سپس یورش و قتل عام مغولان به کلی منطقه را ویران کرد. خاطره غارت مغول در حافظه تاریخی بلوچ تأثیر تلخ و عمیقی برجای گذاشته است. «چنانکه بر بسیاری از سنگ‌های کوه‌ها این نصیحت عبرت‌آمیز تکرار شده است که ما قومی زحمتکش بودیم، به خاطر هجوم مغول و ملخ، ترک بلاد کردیم، به کوه پناهنده شدیم، اگر می‌خواهید بلایی که بر سر ما نازل شد، بر سر شما فرود نیاید، تا می‌توانید نخل و درختان ریشه‌دار بکارید، زنهار، بذر نپاشید، زمین‌ها را شخم نزنید.»

صفویان نیز برای تحت حاکمیت در آوردن بلوچان اهتمام کردند. چه در این دوره حاکم مکران "ملک شمس‌الدین" - از اولاد صفاریه سیستان - با اتکا به وحدت بلوچان، رأیت خودمختاری برافراشته بود. وزیری می‌نویسد که در سنه یک‌هزار و بیست و دو، گنجعلی خان با سپاه کرمانی به عزم تسخیر بلوچستان از راه جیرفت متوجه آن نواحی گردید و ملک شمس‌الدین در دارالملکش قلعه بن‌فهل - که این زمان بمپور گویند - خبر حمله را استماع کرد و از همه مکران لشکر بخواست و مهیای قتال گردید.

گنجعلی خان توانست ملک شمس‌الدین را شکست دهد، اما کوشش او با موفقیت کامل قرین نشد. صفویه در این خطه بیشتر به ضرب شمشیر متکی بودند و ظلم و جور حکام محلی آنها در مالیات ستانی و به واقع باج‌خواهی زیاد از حد که خارج از توان مردمان فقیر منطقه بود، هر آینه موجبی برای طغیان و شورش به‌دست می‌داد.

اما نادر، بر خلاف انتظار، سیاستی ملایمتر از صفویان در منطقه اتخاذ کرد؛ بلوچان متمرّد و قدرت‌طلب را گوشمال داد، ولی به پاس خدمات آن گروه که هنگام لشکرکشی به هند به کمک شتافته بودند، زمین‌های منطقه را به سرکردگان بلوچ از جمله ناصرخان براهویی بخشید و اداره بلوچستان را به آنان واگذار کرد.

هرج و مرجی که پس از مرگ نادر در سراسر کشور و بویژه در مرزها حاکم شد، در دوران زندیه و قاجاریه هم کمابیش ادامه پیدا کرد.

دوره قاجار مصادف با نفوذ و دخالت دولت‌های روس و انگلیس در ایران است. در این زمان، به دلیل ضعف شاهان قاجار، بلوچستان دوره بس غم‌انگیز و اسفناکی را از سر گذراند.

سیستان و بلوچستان به‌سبب همسایگی با هندوستان، معبر و گذرگاه انگلیسی‌ها به‌شمار می‌رفت، بنابراین اغتشاش و ناامنی در این خطه، از سوی انگلیسی‌ها تحمل نمی‌شد و خطری عمده برای محفوظ ماندن هندوستان به حساب می‌آمد. انگلیسی‌ها برای حفظ مرزهای هندوستان، کشیدن سیم تلگراف را بهانه قرار دادند و از جنوب؛ از سواحل مکران - بندر جاسک، گوادر و چاه‌بهار - وارد خاک بلوچستان شدند. شورش‌هایی که به‌نظر می‌رسد از جانب خود انگلیسی‌ها تدارک دیده شده بود، زمینه لازم برای استخدام نیروی مزدور نگهبان سیم‌های تلگراف را فراهم کرد. حمایت و پشتیبانی از ادعای استقلال خان کلات، با طرح‌ریزی شورش‌هایی در خاک بلوچستان، در سال ۱۲۵۷ دولت مرکزی را به گسیل نیرو به فرماندهی حبیب‌الله خان شاهسون برای سرکوب بلوچان واداشت؛ به قول نویسنده "روضه‌الصفاء": وی تطاولی عظیم و چپاولی خطیر در بمپور ظاهر ساخته، رعایا از وی (حبیب‌الله خان شاهسون امیر توپخانه) خایف و ملولند.

در این دوره کلات - از مراکز سکناى طایفه "براهویی" (Brahoi) - توسط انگلیسی‌ها از ایران جدا شد. ضعف و فتور قاجاریه سبب شد تا بخش دالپور بلوچستان نیز که ساکنان شیعی مذهب، فارسی زبان و وفادار به دولت ایران داشت، از دست برود. بدین ترتیب قرارداد ۱۹۰۷ بلوچستان را جزیی از منطقه نفوذ انگلیس قرار داد و سرنوشت این خطه به دست انگلیسی‌ها و خوانین و

سرداران محلی افتاد که برخی از آنها ضابط و ناظم و در واقع مواجب بگیر انگلیسی‌ها بودند. سراسر این دوره با کشمکش میان خوانین و سرداران و نیز درگیری با نیروهای انگلیس سپری شد.

برای پادشاهان قاجار، گویی بلوچستان به دلیل دور افتادگی و فقر چندان اهمیتی نداشت. چنانکه گلداسمید در سفر تحقیقی - جاسوسی خود دریافت: "فقط به هنگام وصول مالیات، مملکت بلوچستان مال ایران است." او به این حقیقت تلخ اشاره دارد که برای حکومت ایران دغدغه‌ای جز مالیات‌ستانی و باجگیری شناخته نیست. به دلیل بیخبری و ندانمکاری حاکمان قاجار، گلداسمید توانست قرارداد نصب خطوط تلگراف میان ایران و انگلیس را منعقد کند. قراردادی که به نظر خود وی، سه فصل اولش، به منزله نوک تیز گوه "چوب شکاف" بود که برای ترکاندن تنه بزرگ و محکم ایالت بلوچستان به کار آمد.

رضا شاه سیاست دوجانبه‌ای در این منطقه در پیش گرفت. او از یک طرف به سرکوب بلوچان پرداخت و برخی سرکردگان آنها را به فارس تبعید کرد، و از طرف دیگر با تحیب برخی از بزرگان و سران طوایف، به آرام کردن منطقه توفیق یافت. اما اعدام سردار دوست محمدخان بارکزی (BERAKZAI)، منطقه را به آشوب کشاند و برخی از طوایف از بیم جان به پاکستان مهاجرت کردند و گروهی دیگر به تبعیدگاه فرستاده شدند. اما به هر حال رضاشاه توانست با اعمال فشار و سرکوب امنیت را بر منطقه حاکم کند. از سوی رضا شاه سرتیپ، البرز فرماندهی تپ خاش را عهده‌دار شد، دستور داشت به گوشمالی و سرکوب متمردان پردازد، پس جنگ خونینی به راه انداخت؛ اما درعین حال مأمور بود تا برای تحیب قلوب و پایبند کردن بلوچ‌ها به سرزمین خود، به هر بلوچی که خانه‌ای بسازد (خشت و گلی روی هم بگذارد)، یا بذری بپاشد و قناتی آباد کند، جایزه بدهد. به این ترتیب از همان سال‌ها کشت و کار آغاز شد و رونق گرفت. شهنوازی‌ها، گمشادزی‌ها و ریگی‌ها هم به صرافت افتادند زراعت کنند، خانه بسازند و کولبارهای سفر را برای همیشه از دوش بردارند و بر زمین بگذارند.

رسم دیرین جمع‌آوری مالیات و خراج توسط امرای محلی، که همواره موجبی برای کشت و کشتار بلوچان متمرّد بود، از هنگام آمدن قشون به بلوچستان منسوخ شد؛ بنابراین برای بلوچان نیز داشتن تفنگ و تفنگچی علت وجودی خود را از دست داد و امنیت و آرامش در سراسر منطقه پا گرفت.

دولت پهلوی پس از تلاش در جهت جذب سرکرده‌های بلوچان، اقدامات مختلفی برای عمران و آبادانی منطقه آغاز کرد. دانشگاه سیستان و بلوچستان راه‌اندازی شد، حوزه‌های علمیه اهل سنت در داخل ایران بنا شد و طلاب علوم دینی که پیش از این برای تحصیل به پاکستان می‌رفتند، در خود ایران به تحصیل مشغول شدند.

با وجود اقداماتی از این دست، از آنجا که دولت پهلوی برای اداره امور به سرداران و سرکردگان بلوچ متکی بود، عملاً دست آنان را در اعمال قدرت بر مردم باز گذاشت، اما دیگر دستورات حکومتی توسط عوامل دولت به مردم ابلاغ می‌شد، که این خود راه ظریفی برای تحدید قدرت سرداران محلی بود. با این حال در این دوره نیز شکایات اهالی بلوچستان از ظلم و تعدی خان‌ها کم شمار نیست. علاوه بر این، رقابت در میان سرداران طوایف برای نزدیکی به دربار و جلب توجه شاه، به صورت آتشی زیر خاکستر باقی ماند.

بلوچستان در دوره پهلوی زمانه نسبتاً آرامی را پشت سر گذاشت؛ هر چند که منطقه تا آبادانی و زدودن فقر فاصله زیاد خود را حفظ کرد و در واقع از این نمد کلاهی نصیب مردم نشد.

در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی، هرج و مرج و اغتشاش بلوچستان را فرا گرفت. از عوامل مهم این آشوب، یکی انواع قاچاق، بویژه قاچاق مواد مخدر بود که در سال‌های نخستین پس از انقلاب، به علت عدم کنترل مرزها فزونی پیدا کرد، و دیگر فعالیت‌های خرابکارانه افراد وابسته به رژیم پهلوی در پاکستان و بلوچستان بود. دولت پس از پایان جنگ تحمیلی فرصت یافت تا به معضلات و مشکلات منطقه رسیدگی کند و برای رفع آنها چاره بیندیشد.

برخی اقدامات دولت مانند کنترل مرزها، راهسازی، مدرسه‌سازی، بخشودگی و دادن تأمین برخی سران طوایف که در پی پیروزی انقلاب از ایران به پاکستان مهاجرت کرده بودند به برقراری آرامش و امنیت نسبی در منطقه کمک فراوانی نمود. اما با این حال آرامش توأم با اوجگیری روحیهٔ سازندگی و ایجاد عزم واقعی در میان تمامی طبقات اجتماعی برای مشارکت داوطلبانه در رسیدن به توسعه و عمران سریع، هنوز به فعالیت‌های تکمیلی فراوان نیازمند است و موفقیت در این راه در گرو ادامهٔ اقدامات بنیادین و هوشیارانهٔ فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی از سوی دولت و نهادهای ذریبط است.

رشد جمعیت و نیز افزایش میزان شهرنشینی و مهاجرت روستائیان به مناطق شهری و نیز گسترش آموزش، تحول و دگرگونی عمیقی را در شیوهٔ زندگی مردم و انتظارات آنان ایجاد کرده است. بدیهی است از مهمترین اقداماتی که دولت باید در بخش اقتصادی بدان همت کند، ایجاد فرصت‌های اشتغال برای نیروی کار و نیز به کارگیری سرمایه‌های بومی در راه عمران و آبادانی منطقه اشتغال‌زایی است. ایجاد شغل از گرایش مردم به قاچاق کالا و مواد مخدر که در نبود فرصت‌های شغلی مناسب، به طور طبیعی برای مردم مناطق مرزی ممر درآمد و شغل محسوب می‌شود، جلوگیری می‌کند. در سال‌های اخیر دولت اقدامه به راه اندازی بازار مشترک اقتصادی در برخی شهرهای استان کرده است، این اقدام فواید بسیار زیادی داشته است اول آنکه، کمک مهمی در پیشرفت وضعیت معیشتی مردم است، دوم، خود زمینه اشتغال را فراهم کرده است و سوم آنکه قاچاق کالا را محدود کرده و آن را در چارچوبی قانونمند قرار داده است. اما باید توجه شود که توجه به بخش‌های خدماتی و تجاری که پرسود و کم‌هزینه هستند و بی‌توجهی به بخش‌های مولد جامعه مانند کشاورزی، باعث جذب روستائیان به شهرها می‌گردد.

در صفحات پیشین همین مقال آمد که تاریخ بلوچستان، تاریخ سراسر کشمکش و جنگ و مهاجرت‌های ناخواسته است؛ ولی آنان که به زیر و بم تاریخ منطقه و روحيات و خلیقات مردم این سامان آگاهی کامل دارند، یقیناً وجود تمایلات واگرایی را نفی می‌کنند و شاهدهی برای آن نمی‌جویند. در بلوچستان جنبش‌های سیاسی به منظور استقلال‌طلبی هرگز رشد پیدا نکرده است و دولت مشکل استقلال‌طلبی با مردم بلوچ نداشته است. گرچه دولت‌های گذشته به خود زحمت درک مشکلات بلوچستان و بلوچان را نداده‌اند، اما تمرکز نسبی که همواره در ایران وجود داشته است، و نیز تسلط فرهنگی هویت ایرانی، مانع رشد جنبش‌های قوم‌گرایی و جدایی‌طلبی در منطقه بوده است و اگر گهگاه برای مثال در بلوچستان ندای «خلق بلوچ» شنیده شد، دلیلی نداشته است جز موفقیت بیگانگان، در آلت دست کردن معدودی افراد ناراضی، آن هم به قصد وارد آوردن فشار و ایجاد مشغلهٔ فکری برای دولت مرکزی. و البته هرگز در منطقه نفوذ و گستردگی پیدا نکرد و پس از اظهار ندامت معدود اعضای این جنبش پروندهٔ آن به کلی بسته شد، گویی که هرگز وجود نداشته است. بنابراین، بر خلاف تبلیغات، یاغیگری‌ها و کشمکش‌ها در بلوچستان، بیش از آنکه بانگی برای استقلال‌طلبی و گواهی بر تمایل به واگرایی باشد، اعتراض یا واکنشی بوده است به شیوهٔ زندگی و محرومیت؛ محرومیتی که حتی طبیعت هم بر این خطه روا داشته است. همچنان که مهندس مخبر می‌نویسد: "بدترین تنبیه برای بلوچان نفی بلد و تبعید است که نشان از علاقه بلوچان به ملکشان دارد."

:

در برخی منابع، بلوچ‌ها را مردمانی از نژاد آریایی معرفی کرده‌اند، حال آنکه اثبات آریایی، عرب و یا دراویدی بودن بلوچان کاری دشوار و نتیجه‌گیری‌های قطعی در این باب محل تردید فراوان است؛ چه، همان‌طور که پیشتر اشاره شد، مردمی که امروز بلوچ نامیده می‌شوند و در بلوچستان می‌زیند، بازماندهٔ مردمانی مهاجرند که به اقوام مختلف تعلق داشته‌اند و با ساکنان بومی درآمیخته‌اند. اما در مورد زبان بلوچی، بی‌تردید باید گفت که این زبان یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی است که صورت باستانی خود را بهتر از بسیاری از شاخه‌های زبان ایرانی حفظ کرده است.

برخی زبان‌شناسان از چند دهه پیش با مقایسه زبان بلوچی با زبان‌های مردم همسایه بلوچستان، چون "پشتو" و یا زبان‌ها و گویش‌های فلات پامیر (اشکاشمی، اورموری، پراچی،...) هیچ شباهت و نزدیکی میان آنها نجستند، اما با تعجب دریافتند که این زبان به گروه زبان‌های ایرانی باختری، شاخه شمالی، چون: مازندرانی و گیلکی و تالشی نزدیکتر است تا حتی به زبان‌های ایرانی جنوبی، چون: بشکردی، لاری و لری. بنابراین زبان بلوچی از زبان‌های گروه ایرانی غربی، شاخه شمالی شناخته شد؛ زبانی که ریشه هند و اروپایی دارد و جز بلوچستان در برخی نواحی دیگر نیز رایج است. بلوچی دو گویش اساسی شرقی و غربی و لهجه‌های فرعی فراوان دارد، زبانی که به دلیل ارتباط با گویش‌های ایرانی شرقی بسیاری از خصوصیات آنها را اقتباس کرده است؛ همچنان که این زبان بسیاری از خصوصیات زبان‌های کهن را محفوظ داشته است، در پاره‌ای موارد به پهلوی ساسانی (پهلوی جنوبی) نزدیک می‌شود و در جایی به پهلوی اشکانی (پهلوی شمالی). اما رویهم رفته وقتی همه جنبه‌ها در نظر گرفته شود، این نتیجه به دست می‌آید که گویا زبان بلوچی، دنباله یکی از زبان‌های ویژه ایرانی بوده است؛ زبانی کهتر از پهلوی، چون اوستایی، که تلفظ آواهای کهن را، برای مثال، بدین صورت حفظ کرده است:

brij	brij	brez	brezh	
buj	j b	zh b	z b	
z'n	z'n	d'n	d'n	( )
pach	pach	pach	paz	
hw'n	(h(w'n	khw'n	khwan	
such	such	ch s	z s	( )
khshad	y sh	y sh	y sh	( )

زبان بلوچی، "گ" اوستا را که در پازند و فارسی به "های" غیر ملفوظ تبدیل شده، مانند پهلوی، به صورت "گ" و گاهی همان "ک" نگه داشته است مانند: بندگان (بنده) مادگ (ماده) بچگ (بچه).

همچنین واژه‌های پدر و مادر و برادر در زبان بلوچی مانند پهلوی "پت" Pet، "مات" و "برات" خوانده می‌شوند. علت این امر هم آشکار است، چون در اوستا و سانسکریت در حالت فاعلی "و" حذف می‌گردد، باز در حالی که فارسی "ت" یا "ث" اوستا را به "ه" مبدل کرده، زبان بلوچی آن را نگهداشته است. چات (چاه)، گوت (کوه).

بلوچی حرف "خ" ندارد و به جای آن "ه" به کار می‌برد. همچنین "پ" را به جای "ف" و "گ" را به جای "غ" می‌گذارد که نشان از کهنگی زبان بلوچی است، مانند: هدا (خدا) هشک (خشک)، تهم (تخم)، خون (خون).

برخی پژوهشگران، نخستین ساکنان بومی بلوچستان را در اویدی خوانده‌اند که تمدنی نزدیک به تمدن مردم سند داشتند و مورد تهاجم آریایی‌ها واقع شدند.

آریایی‌ها یکی از اولین گروه‌های بزرگ از مهاجران به این منطقه بوده‌اند. سیل مهاجرت در ادوار مختلف ادامه یافت؛ در دوره ساسانیان، کوچان به این منطقه رانده شدند. پس از ساسانیان و تسلط اعراب مسلمان بر ایران، طبیعتاً مهاجرینی از اعراب، بویژه لشکریان و فرماندهان نظامی در منطقه جایگیر شدند. بخشی از عشایر غرب ایران در دوره صفویه و عده‌ای از طوایف افغان در دوره افشاریه در بلوچستان رحل اقامت افکندند. این مهاجرت‌ها که گاه شکل تهاجم داشت، اختلاط و آمیزشی در میان ساکنان بومی به وجود آورد و به همین علت امروزه در بلوچستان، طوایف متعدد، با ریشه‌های مختلف قومی وجود دارند؛ عده‌ای خود را گُرد نوشیروانی، عده‌ای دیگر خود را دارای پیشینه عربی و برخی (چون بارکزیایی‌ها) خود را اصلاً افغان می‌دانند.

نکته قابل تأمل آن است که علی‌رغم تبلیغات انگلیسی‌ها که بلوچان را از ایرانیان جدا می‌دانستند و به شواهدی چون عدم اطاعت سرکردگان بلوچ اشاره می‌کردند، بلوچان چه آریایی باشند، چه گُرد و چه حتی عرب، خود را ایرانی الاصل و ساکن و شهروند این مرز و بوم می‌شناسند.

قبل از اسلام، مردم مکران بر آئین زرتشت بودند، مسعودی از مهرابه‌ها و آتشکده‌های بسیار و پیروان این آئین در سراسر ایران تا درهٔ سند و ناحیهٔ هند و چین خبر می‌دهد. در روزگار فیروز، اهالی مکران بر اثر تبلیغ مانی به آئین مانوی گرویدند. پس از اینکه اعراب به ایران مسلط شدند و برخی از سرداران عرب گذارشان به بلوچستان افتاد، بلوچ‌ها دین سرداران عرب را پذیرفتند و اسلام آوردند، و شاید به‌همین دلیل است که بلوچستان سنی مذهب‌اند و از ابوحنیفه متابعت می‌کنند. بلوچ‌ها سخت به آداب مذهبی پایبندند. به‌طوری که خواندن نماز سر وقت یکی از اصول جا افتاده دینی در میان آنهاست. عید فطر و عید قربان از مهمترین اعیاد مذهبی نزد بلوچان است. مولوی‌ها که روحانیان بلوچانند، در میان مردم از نفوذ و احترام فراوان برخوردارند. غیر از انجام وظایف مذهبی، حل اختلاف میان مردم به عهدهٔ مولوی‌هاست، حتی گاه برای معالجه بیمار، مولوی بر بالین بیمار حاضر می‌شود، که این امر از احترام معنوی مولویان در بین مردم بلوچ حکایت دارد.

:

نظام اجتماعی بلوچستان حاصل و تابع وضعیت تاریخی و اقلیمی حاکم بر این دیار است، برخی پژوهشگران بر این عقیده‌اند، که در روزگاری نه‌چندان دور، در بلوچستان سه گروه اجتماعی شاخص وجود داشت، یکی بلوچان اصل - ساکنان اصلی بلوچستان - که به کار زراعت و دامداری می‌پرداختند و مردمی متوسط الحال بودند و به زبان بلوچی (که از آن سخن رفت) تکلم می‌کردند. دیگری طبقهٔ اربابان و سرداران بودند که بر اثر مهاجرت یا تهاجم به این منطقه رانده شدند و به محض ورود تسلط خود را بر ساکنان بومی تحمیل کردند. مانند بارکزی‌ها، "بلیدهی"ها (BOLIDEHI-H)،... و گروه سوم بلوچان تنگدست یا غلامان و کنیزان (برده‌ها) بودند، که حال دیگر نشانی از آنها نمانده‌است.

به بیان دیگر، در بلوچستان یک طبقه ارباب - سردار وجود داشت که زمین و آب و نخل از آن آنان بود، مردم بدان‌ها مالیات می‌پرداختند و آنها نیمی از آنچه را که کسب کرده بودند به حکومت وقت رد می‌کردند. (این رسم پس از اعتراض‌های فراوان در دههٔ ۱۳۴۰ منسوخ شد.)

طبقهٔ دیگر، کشاورزان سهمبر بودند که بدان‌ها "زعیم" یا "دُرازی" (DORÇZEHI) اطلاق می‌شد. کشاورزان در واقع کار و ابزار می‌فروختند و در ازای آن از محصول سهم می‌بردند. رسم سهمبری در هر محل متفاوت بود: چهار به یک، سه به یک، متداول بود و بندرت دو سهم ارباب و یک سهم زارع وجود داشت. پس از اصلاحات ارضی در دههٔ ۱۳۴۰ زعیماًها به کارگرانی روزمزد تبدیل شدند که در ازای کار، دستمزد می‌ستاندند. بنابراین از آنجا که به زمین زراعتی پایبندی نداشتند، و به اصطلاح خوش‌نشین بودند، بسیاری از آنها در جستجوی کار و سرمایه به کشورهای همجوار، بویژه کویت و امارات مهاجرت کردند. امروزه بخش بزرگی از مهاجران بلوچ در امارات از درازهی‌ها هستند. بعدها برخی از زعیماًها - دورازهی‌ها - صاحب زمین شدند.

در میان پایبترین طبقهٔ اجتماعی - غلامان و کنیزان - "داودی"ها یا "لولیان" یا "لوریان" جای داشتند که عملاً طرب بودند، آواز می‌خواندند، ساز می‌زدند (دهل، قیچک، سرنا و نی) و در عین حال صنعت‌گر بودند، ابزار می‌ساختند و زرگری هم می‌کردند. داودی‌ها خود از اعقاب حضرت داود می‌دانند. به کدام نشان؟ به قول بلوچ‌ها، ندانم. در مجمل‌التواریخ آمده است که پادشاه ساسانی از ملک هندوان مطرب (گوسان) خواست و وی دوازده هزار کس از اینان روانهٔ ایران کرد. صاحب مجمل می‌نویسد: "لوریان هنوز بجایند از نژاد ایشان." لوریان در همهٔ خاک بلوچستان پراکنده‌اند. کار مهم آنان روایت فرهنگ مردم بلوچ و نقل

تاریخ شفاهی بلوچستان بود؛ اینان، آنچه را که از بزرگان خود شنیده بودند، سینه به سینه انتقال می‌دادند و به حفظ خاطرات جمعی کمک می‌کردند. بجز اینان، در طبقه فرودین، "نوگری"ها (برده‌ها) هم بودند که هیچ حق و حقوقی نداشتند و جزو مایملک صاحبانشان به شمار می‌آمدند و مورد معامله قرار می‌گرفتند. در اوایل قرن بیستم نظام برده‌داری در بلوچستان ملغی شد و نوگری‌ها آزاد شدند و توانستند چون کشاورزان سهمبر یا زعیم‌ها در ازای کاری که انجام می‌دادند، مزد بگیرند یا سهم طلب کنند.

در هر طایفه سلسله مراتب بدین گونه است که در رأس طایفه رئیس (سردار) قرار دارد. طایفه به چند تیره تقسیم می‌شود و هر تیره یک سر گروه یا ریش سفید دارد. پس از تیره‌ها، از "هَلْک"ها (Halk) تشکیل می‌شوند، هر هَلْک مشتمل بر چند خانوار است که کنار هم زندگی می‌کنند؛ خانه‌ای دارند، قناتی و زمین زراعتی. واحد کوچکتر از هَلْک، خانواده است.

همچنان که پیشتر اشاره شد، در بلوچستان طوایف مختلف و متعدد وجود دارند و علی‌رغم تحولات ساختاری در شکل روستاها و رواج شهرنشینی، هنوز هم بافت قبیله‌ای و عشیره‌ای به قوت خود باقی است. هر چند این تحولات موجب زوال روابط نابرابر و ناعادلانه طبقاتی شده است، اما پیوستگی و علائق طایفه‌ای کماکان محفوظ مانده است و بسیاری از سرداران طوایف، هنوز هم احترام و موقعیتی خاص در میان افراد طایفه خود دارند. یکی از دلایل حفظ این سنت‌ها، احتمالاً احساس نیاز به وجود جمع و کارکرد مثبت آن است. ساکنان بلوچستان همواره در معرض تهاجم و غارت بوده‌اند، بنابراین ضرورت مقابله با حملات غافلگیرانه و دفع خطر آن، و نیز استفاده از خرد جمعی برای رفع مشکلات زیستی (دست و پنجه نرم کردن با طبیعت) پیوستگی‌های طایفه‌ای و قومی را تقویت کرده است. در واقع عضوی از یک طایفه بودن، احساسی از تعلق و هویت به بلوچان می‌بخشد و آنها را از انزوا به در می‌آورد و در تعاون و همکاری با دیگران قرار می‌دهد. از طرف دیگر، طایفه نیازمند ساماندهی و رهبری است، رهبری از همه نظر شایسته، که بتواند بار مسئولیت جمع را بر دوش کشد و حلقه واسط میان افراد باشد.

اشعار حماسی که بلوچان در رثای سرداران لایق سروده‌اند، کم نیستند. منظومه میرچاگر و دودا از آن جمله‌اند.

در بلوچستان و سیستان، حتی اختلافات خانوادگی با میان‌جیگری و پادرمیانی ریش سفیدان طوایف - که در اصطلاح محلی به آن "شکسته‌بندی" می‌گویند - حل و فصل می‌شود؛ بنابر این طایفه‌گرایی در حال حاضر نوعی سنت اجتماعی است که ویژگی‌ها و کارکردهای خود را دارد و به تنهایی نمی‌تواند علت واگرایی و منافی وابستگی ملی باشد. چه سنت‌ها بخشی از نظام سازماندهی جامعه و نیز هنجارها و به اصطلاح قوانین عرفی هستند که متناسب و در پاسخ به نیازهای هر جامعه از دل هر جامعه برخاسته است و به همین دلیل ارزش‌های پایداری نیستند و در طول زمان، متناسب با تغییرات اجتماعی و در صورت از دست دادن کارکرد خود از بین می‌روند و یا متحول شده و به شکل جدیدی به حیات خود ادامه می‌دهند. از طرف دیگر اهمیت این سنت‌ها و رسوم در معنایی است که در زمان و مکان خاص داشته و دارند و نیز نگرش و جهان‌بینی مردمی که آنها را ساخته و ضروریاتی که موجب پیدایش این سنن و رسوم شده است. در واقع شناخت دقیق و درستی از سنت‌ها، راه‌گشای شناخت مردمان قبل از خود و دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌شان می‌باشد. در بلوچستان طوایف متعدد و مختلفی وجود دارند که برخی از آنها زمانی دارای اقتدار زیادی بوده و بر سراسر مکران حاکمیت داشته‌اند، اما در پی درگیری‌ها و رقابت‌های طایفه‌ای و همچنین درگیری با قوای دولتی، پراکنده شده‌اند. مهمترین طوایف بلوچستان در حال حاضر عبارتند از:

طایفه بارکزیایی: بنا به روایاتی این طایفه در دوره نادر از افغانستان به ایران مهاجرت کردند و در سراوان سکنی گزیدند. یکی از مقتدرترین سرداران این طایفه سردار دوست محمدخان بارکزیایی بود که در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی بر سراسر مکران حکم می‌راند و از دیگر طوایف مالیات می‌ستاند. وی در رویارویی با قشون دولتی در سال ۱۳۰۶ شکست خورد و تسلیم شد، مدتی در تهران به حال تبعید به سر برد و سپس به سبب قتل محافظ خود اعدام شد.

طایفه بُلیدی یا سعیدی: این طایفه برای خود اصلیت عربی قایل‌اند و خود را از تبار طایفه بوسعید مسقطی می‌دانند. اقامت‌گاه طایفه از حدود پنجگور پاکستان تا نیکشهر در ایران گسترده است.

طایفه شیرانی: از نرماشیر جیرفت به بلوچستان مهاجرت کرده‌اند و در نیکشهر سکونت گزیده‌اند.

طایفه کُرد: از اخلاف کُردانی هستند که در دوران صفوی، به دستور شاه‌عباس به منطقه کوچانده شدند.

طایفه لاشاری ورنُد (Rind): از بلوچان اصیل به شمار می‌آیند که در پی مهاجرت به سمت سِند، در دوره مغول، در ایران و پاکستان پراکندند؛

طایفه مبارکی: عمدتاً در هیچان، اسپکه و عیسی‌آباد اقامت دارند و یکی از طوایف بزرگ منطقه محسوب می‌شوند.

طایفه گمشادزی: در شمال‌غربی تفتان، کوه سفید و لولکلان مستقرند.

طایفه براهوئی (brah) که در بلوچستان پاکستان و ایران و نیز سیستان پراکنده‌اند بسیاری از محققان این طایفه را در زمره بلوچان هم به لحاظ زبانی و هم نژادی به شمار نمی‌آورند اما به هر حال براهوئی‌ها را در ایران و به ویژه منطقه سیستان و بلوچستان در شمار طوایف بلوچ می‌دانند.

از دیگر طوایف بلوچستان می‌توان از: شهنوازی (در خاش و سراوان)، ریگی (درلادیز، میرجاوه، گوهرکوه و خاش)، کهردازی، هاشمزی، گرگیج، هوت، زین‌الدینی، رئیسی، بامری، ملازهی نام برد.

خلاصه آنکه تاریخ بلوچ، تاریخ حوادث تلخ و شیرین زندگی آن مردم است. مردمانی که با گردنی افراشته و چهره رنج کشیده و اصیل و رفتاری بزرگ منشانه به مرز و بوم خود وفا دارند و زندگی را با همه جلوه‌هایش حفظ کرده‌اند و از دور هم نشستند و گب‌زدن به همان اندازه عاقل‌نمانند که از کار و تلاش. به قول دکتر زند مقدم، حکایت بوچی یکی داستان است پر آب و چشم.

یادداشتها